

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه هفتاد و نهم؛ ۱۴۰۲/۱۱/۲۴ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

### پرسش و پاسخ

پرسش: اینکه گفته شد ادله امضایی را چگونه نگاه کنیم، آیا این مطلب صحیح است که بگوییم ولو شارع یک مطلب عقلایی امضا کرده است ولی علاوه بر امضا ما را متعبد به مفادش کرده است؟ یک نمونه بحث استصحاب است که علما وقتی در کتب اصول احادیث استصحاب را بررسی می کنند با نگاه عقلایی بحث می کنند و تعلیل در روایت زراره را ناظر به یک امر عقلایی می دانند ولی در استفاده تعبدی رفتار می کنند اگرچه عقلا رد برخی موارد چنین عمل نمی کنند؟

پاسخ: سؤال خوبی است و در ادامه درس دیروز است و به گمان خودمان در درس مطلب مهمی را بیان کردیم که هر جا دلیل شرعی امضای ما عند العقل یا ما لدى العقلاء است، در اطلاق گیری و عدم اطلاق باید به همان مقدار درک عقل و عقلاء نگاه شود و بیشترین از این به بهانه اطلاق استفاده نکنیم. حالا پرسشگر می گوید چه اشکالی دارد که شارع امضا کرده ولی توسعه داده است و مثال استصحاب را هم که آورده انصافاً خوب مثالی برای مطلبشان است. من مطلب دیروز را بیشتر توضیح دهم؛ ببینید یک دفعه شرع مقدس یک تعین عقلی را امضا می کند یعنی همانی را عقل می گوید شرع هم می فرماید یا همانی را که عقلا می فرمایند شرع هم بیان می کند مثلاً عقل می گویند اگر چیزی را نمی دانی از عالم پرس، شارع هم می گوید فاسئلوا اهل الذکر. اما شارع به گونه ای توسعه خود را نسبت به آنچه عقلا دارند بیان می کند؛ مثلاً در حق الناس، ادله شرعی ادله امضایی است زیرا هم عقل ما و هم عقلا بر رعایت حق الناس تأکید دارند. کدام عقلا هستند که رعایت حق الناس را نگویند؟! پس روایات حق الناس ادله امضایی است. ولی وقتی به محیط شرع وارد می شویم می بینیم که شارع توسعه و بسط داده است و حتی چیزهایی را که ممکن است مردم آن را حق حساب نکنند شارع حق حساب کرده است. در اینجا دلیل داریم. در جایی اگر دلیل داریم حرفی نداریم و بر سر می گذاریم. بحث دیروز ما این بود که شرع مقدس همان چیزی را که عقلا دارند یا عقل ما می گوید در یک آیه یا روایتی تأکید کرد و اگر می خواهد توسعه دهد، بیان زائد می خواهد. ببینید برخی موارد بیان زائد را از شارع انتظار می رود، پس اگر بیان زائد ندارد نمی توان اطلاق گیری کرد. مثلاً در بحث خودمان اگر تمام مطلبی را نمی دانند به خصوص در امور مهم به دنبال اعلم می روند، من و شما در بیماری مهم چه کار می کنیم؟ اگر متخصص ها با یکدیگر اختلاف داشته باشند ما به دنبال اعلم می رویم و آیه هم که می گوید فاسئلوا اهل الذکر در صدد امضای همین است. شما نمی توانید از این آیه استفاده کنید اعلم و غیر اعلم. بدانید اگر شارع در برخی جاها می خواهد تصرف کند باید بیان زائد بیاورد. دیروز از من سؤال شد که درست است شارع امضا کرده است ولی بسیاری از وقت ها کم و زیاد کرده، توسعه داده است یا قید زده است. این اشکالی ندارد اما این توسعه بیان می خواهد. پس اگر جایی مطلبی عقلی یا عقلایی بود و شرعاً چیزی بیشتر از خود امضا نبود شما نباید از این ادله اطلاق گیری نمایید. یعنی نمی توان از النکاح سنتی اطلاق گیری کرد بلکه باید دید در عقلا چه میزان توسعه دارد به: همان میزان. اما درباره

استصحاب که سؤال کردند، اولاً اینکه چقدر استصحاب عقلایی است جای بحث دارد، منتها امام علیه السلام برای استصحاب علت آورده‌اند (لانک کنت علی یقین من طهارتک فشککت...) اگر کسی بخواهد در استصحاب بیشتر از عقلا استفاده کند از آن تعلیل استفاده می‌نماید. اما اگر کسی بگوید آن تعلیل هم به یک امر عقلی و عقلایی اشاره دارد، در اینجا نیز نباید از استصحاب استفاده کند. می‌دانید ما استصحاب عدم ازلی را در برخی از شاخه‌های آن قبول ندارم چون عقلی و عقلایی نیست، اینکه می‌گویم من می‌گویم به عنوان باحث می‌گویم و الا بزرگانی مانند آقای بروجردی و... فرموده‌اند. علی ای حال استصحاب را بر کار ما نقض نکنید. ادله شرعی وقتی در محیط عقل و عقلا می‌آید نباید بار اضافی بر آن بار کنیم و یک کارخانه اطلاق‌سازی درست کنیم، مگر اینکه بیان خاصی از شارع باشد.

### ادامه جلسه قبل

ما مسئله مهم چند صد ساله لزوم تقلید از اعلم را بررسی می‌کنیم. اقوال را خواندیم و ادله اقوال و نقد ادله گذشت. به تحقیق در مسئله رسیدیم که مواردی را نقض کردیم که دیروز آخرین آن بیان شد. اما امروز مسئله را جور دیگری بررسی می‌کنم.

من از شما سؤال می‌کنم و کاری به فضای حوزه ندارم؛ زیرا می‌دانید که این بحث‌ها را در فضای عمومی نمی‌پذیرند. به نظر شما اینطور بحث کردن که آقایان به خصوص آقای خوئی و آقای حکیم این دو علم بحث کرده‌اند. به نظر شما جدا از اشکالات موردی، از نظر روشی (منهج، متود) آیا این روش بحث درست است؟ یا باید فکر دیگری کرد؟ مگر چه روشی شد که می‌فرمایید اشکال دارد؟ ملاحظه کردید، آقایان، چه آنهایی که طرفدار وجوب تقلید از اعلم بودند و چه آنهایی مخالف بودند، می‌دیدید به خصوص طرفداران که ما با اینها بیشتر کار داریم (آقای خوئی و آقای حکیم)، اینها می‌آمدند ادله مخالفین را مورد به مورد (اتمیک یا سلولی) بررسی می‌کردند و آن را نقض می‌نمودند. اگر می‌توانستند اشکال سندی کنند، اشکال سندی می‌کردند مثل آقای خوئی که درباره روایت امام جواد علیه السلام یا آن روایت پیامبر صلی الله علیه و آله یا مقبوله ابن حنظله، ایشان فرمود که این روایات سند ندارد و بعضاً دلالت هم ندارد.

این روش که ما ادله را مورد به مورد بررسی کنیم ولی در یک سیستم و نظام قرار ندهیم چقدر درست است؟ این همان است که از ما شنیده‌اید، اجتهاد ریاضی یعنی همین اجتهاد امروز قم، اجتهاد نجف بعد از آقای خوئی که این مرد بزرگ سیطره انداخت و به خصوص در اواخر عمر که خیلی ریاضی شده بود و با اوائل عمر متفاوت است. در جوانی شهرت را قبول دارد که برای تجمیع ظنون است ولی در اواخر عمر قبول ندارد. در اوائل قاعده عدل و انصاف را قبول دارد اما در اواخر قبول ندارد. در اوائل عمر خیلی به رجال بها نمی‌دهد و در آخر عمر به رجال بها می‌دهد و همه اینها از آثار این روش است، روش مدرسه‌ای، روش ریاضی. در روش ریاضی اگر به طرف ۱۰ تا دلیل هم داده شود دانه دانه بررسی می‌کند. وقتی هم خدمت دلیل می‌رود، به قول عرب‌ها حرفیاً یعنی کلمه به کلمه بررسی می‌کند و کار به مضمون و مفاد ندارد. اگر مطلبش را برساند تثبیت می‌کند و اگر نرساند به زمین می‌زند. مثلاً آقای در مقبوله ابن حنظله بعد از آنکه مناقشه سندی کرد، فرمود این روایت برای قضا است. اول روایت می‌گوید: «فی رجلین اختلفا فی دین او میراث»، شیعیان شنیده بودند که به قاضی سنی رجوع

نکنند و این سؤال مطرح می‌شود که ما شیعیان در چنین شرایط و اختلافی چه کار کنیم؟ اما فرمودند نزد اصحاب خود بروید مرگ شیعیان نیستند؟! شیعه که هست در مدینه، کوفه، بغداد، قم و... . بعد راوی می‌پرسید که اینها گاهی باهم اختلاف و دعوا دارند، اما فرمودند که حرف آن کسی که اصدق، اورع و... بگیرید. بعد راوی می‌پرسد اگر هر دو در صفات برابر بودند چه؟ که روایت ادامه دارد. آقای خوئی که حرفیاً بررسی می‌کنند می‌گویند این روایت برای قضاوت است و به درد اختلاف فتوا نمی‌خورد. ببینید منظور ما از بررسی حرفی این است که چون مورد برای قضاوت است، این را باید در قضاوت برد و اتفاقاً شاهد هم می‌آورد که امام علیه‌السلام می‌فرماید به اورع و... رجوع کن که اینها در فتوا اعتبار ندارد. ببینید این یک روش است و به من نگویند روش‌شناسی چیست؟ اگر اصول فقه است که ما می‌خوانیم و اگر اصول فقه نیست پس برای چه می‌خوانیم؟! این حرف‌ها را باید کنار گذارد و روش اجتهادی مهم است. این یک سری آثار دارد و انشا الله کتاب روش‌شناسی چاپ شود من نموداری برای آن ترسیم کرده‌ام که آثار این رفتار چه جوری است؟

مقابل این رفتار آن است که ادله را در یک نظام که از آن به نظام متعاضد حلقوی (همدیگر را کمک می‌کند) تعبیر می‌شود. در این نظام حلقوی روایت ضعیف هم جا دارد. شهرت جا دارد. البته نه اینکه بی‌درب و پیکر باشد که مثلاً فلان روزنامه هم این را نوشته است، نه اما در روش تجمیع ظنون باحث مجموعه را نگاه می‌کند. مثلاً در بحث خودمان باحث می‌آید ادله عدم لزوم تقلید از اعلم یا ادله وجوب تقلید از اعلم را یکجا نگاه می‌کند که آیا این مجموعه می‌تواند این مطلب را ثابت کند یا خیر؟ هرمان این کار شیخ انصاری است. اجتهاد شیخ انصاری مدرسه‌ای نیست. اجتهاد صاحب جواهر مدرسه‌ای نیست. گاهی صاحب جواهر به چیزهایی تمسک می‌کند که اگر امروزه در پایان‌نامه به آن تمسک وی را رد می‌کنند. اما ما باید روش صاحب جواهر را بفهمیم. گاهی در کلمات علمای ما قیاس است همان قیاس ملعون نه قیاس مقبول. ما دو قیاس داریم قیاس ملعون و قیاس مرحوم. اما گاهی قیاس ملعون در کلماتشان است. استحسان در کلماتشان است. مثلاً می‌گوید این شرکت جایز است چون مردم احتیاج دارند و این در چارت امروز استحسان است و لی در کلمات علامه می‌بینید که آیا اینها می‌خواهد این را دلیل قرار دهند یا می‌خواهند یک مجموعه درست کنند؛ لذا نمی‌آیند اتمیک نگاه کنند. اگر سند روایت ضعیف باشد ولی مضمون داشته باشد خیلی به سند کاری ندارند و شهرت را جابر ضعف سند می‌دانند و... و روایت را حرفیاً بررسی نمی‌کنند بلکه به آنچه روایت القا می‌کند توجه می‌کنند. در همین روایت ابن حنظله، این گروه دوم می‌گویند درست است که مورد روایت قضاوت است ولی آیا واقعاً شما از این روایت برداشت می‌کنید که امام علیه‌السلام می‌خواهند بگویند اگر دو راوی روایت مختلف داشتند و تو آن کسی را بگیر که افقه است، این برای روایت و قضاوت است و نه برای اجتهاد؟! من حاضر به جد سادات قسم بخورم و بگویم اگر ابن حنظله دقیقاً همین مسئله ۱۲ را از امام علیه‌السلام سؤال می‌کرد که مثلاً دو تا مجتهد در شهر ما است و اینها از شما مختلف فتوا می‌دهند و هر دو مدعی هستند که مجتهد بوده و بر اساس ضوابط فتوا می‌دهیم. آیا امام علیه‌السلام نمی‌گفتند از کسی تقلید کن که اعلم است؟ ما که شک نداریم که امام علیه‌السلام این را می‌فرمودند. این نکته است که انسان به روش اول خدمت ادله برود یا به روش دوم.

از عجایب روزگار این است که علمای ساخت مجسمه را حرام می‌دانند و اخیراً برخی نظر مخالف داده‌اند، بعد در مکاسب در رابطه با نگهداری مجسمه علما دو گروه شدند که برخی آن را اشکال نمی‌گیرند. جالب این است که ساختش حرام ولی نگهداری جایز و اگر نگهداری جایز شود خرید و فروش هم جایز می‌شود مثل آنکه به عنوان هدیه خریداری شود. البته برخی قبول ندارند. مرحوم شیخ در آنجا ترازویی را درست می‌کند و ۵ یا ۶ وجه برای جواز نگهداری و ۵ یا ۶ وجه برای عدم جواز می‌آورد. در این وجود دلیل و ملیل (دلیل مهمل) وجود دارد. شیخ در صدد جمع اینها بر می‌آید که البته آقای خوئی اصلاً این کار را نمی‌کند. حالا آیا شیخ یا مثل ایشان به قرار می‌رسد یا انشا الله و... جمع می‌کند.

این واقعاً خیلی اثر دارد. الان در بحث ما آقای خوئی تمام ادله به عدم لزوم تقلید از اعلم و جواز تقلید از غیر اعلم را زیر سؤال برد و از آن طرف، آن ادله را قبول نکرد با اینکه خودش معتقد است باید در اختلاف از اعلم تقلید کرد اما ادله قائلین را جواب داد.

در آن روایت پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: « مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا، لِيُمَارِيَ بِهِ السُّقَهَاءَ، أَوْ يُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ يَصْرِفَ بِهِ النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ، يَقُولُ أَنَا رَئِيسُكُمْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، إِنَّ الرِّيَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. » شاهد برای آنهایی که علمیت را شرط می‌دانند، عبارت « إِنَّ الرِّيَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » می‌باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند ریاست فقط به درد اهلش می‌خورد. کسی که مردم را به طرف خودش بکشاند در حالی که می‌داند بهتر از او کس دیگری است ولی به مردم رابه طرف خودش می‌کشاند. رفتار مدرسه‌ای با این روایت این است که آقای خوئی می‌فرماید اولاً این روایت سند ندارد. ثانیاً لولم مناقش فی دلالتها، دلالت آن قابل مناقشه است به اینکه این روایت مربوط به دعوی خلافت و امامت است نه هر ادعای هر ریاستی، مگر ادعای هر ریاستی علمیت می‌خواهد؟! بعد هم می‌گوید که این مرسل است. ببینید این نوع برخورد از یک بزرگ است، اولاً آیا اینگونه روایات سند می‌خواهد؟ یک دفعه شما فقط همین روایت را دارید و فقط می‌خواهدی به همین روایت تمسک کنید و هیچ چیز دیگری ندارید و مضمون روایت هم غیر عقلی و عقلایی است یا می‌خواهید رو کلمه‌ای از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله مانور دهید، در اینجا سند می‌خواهد. و الا این مضامین که عقل می‌فهمد اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌فرمودند (حالا آن قسمت اول را کار نداریم "من تعلم") اما این این قسمت دوم روایت اگر کسی اینگونه رفتار کند، جایگاهش در آتش است، آیا سند می‌خواهد؟! این یک نوع غصب است. بعد هم اینکه گفته شود چون هر دعوی ریاستی علمیت نمی‌خواهد پس منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از این ریاست امامت است. ببینید پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهند یک اصل عقلایی را بیان می‌کنند. الان این سؤال است که پستی است و دو نفر می‌خواهند عهده‌دار شوند و یک نفر اولی است و حاضر است قبول کند، آقای خوئی چه می‌فرمایند؟ ایشان می‌گوید اگر مناقشه نکنیم که این برای خلافت و ولایت است و الا به علمیت ربطی ندارد. اگر هم جایی اعمیت نیست حالا یا اعلم کم است یا همه جا را اعلم گرفته است. یک نگاه اجتماعی به این مسئله داشته باشیم که گاهی اعلم است ولی گرفتار است و در اینجا به ناچار به دنبال غیر اعلم می‌روند ولی اگر اعلم آماده باشد در اینجا دنبال کردن غیر اعلم جایز نیست. حالا مثلاً کسی رأی نمی‌آورد

ولی اگر کسی رأی داشته باشد و اعلم باشد و توجیه نداشته باشیم بله که فتوا می‌دهیم. این فقه سیاسی اینجا اثر می‌کند.

امام جواد علیه‌السلام می‌فرماید اگر کسی فتوا دهد در حالی که در امت اعلم از او است، آقای خوئی در اینجا نتوانسته کاری کند بلکه گفته است سند ندارد. سؤال آیا همین یک روایت را برای فتوای به غیر علم داریم تا گفته شود چون سند ندارد هیچ؟! یعنی در تمام ادله اگر کسی فتوا دهد در حالی اعلم از او است، امام علیه‌السلام می‌فرماید این آدم روز قیامت مؤاخذه می‌شود. حالا اگر این روایت زمین بخورد مطلب که زمین نمی‌خورد. حالا کسی با وجود اعلم فتوا دهد آیا نباید پاسخگو باشد؟! یک مقداری این روش قابل نقد است. باید به ادله نظام داد. البته اینکه کسی دانه دانه جلو رود و بعد یک نخ دور آن ببندد اشکال ندارد. به این صورت که با صورت در ادله یک دور بزند و بعد مجموعه را در نظر بگیرد که به این اجتهاد نظام‌مند گفته می‌شود. ما می‌گوییم شما مجموعه را نگاه کنید. مانند شیخ انصاری و صاحب جواهر یک ترازو درست کنید و ادله را حرفیاً نگاه نکنید و محتواً ببینید.

این بحث نه تنها در اجتهاد بالمعنی الاخص (فکر نکنید چون درس ما فقه است) بلکه این روش در اجتهاد بالمعنی الاعم یعنی در آنجایی که انسان می‌خواهد یک گزاره معرفتی را استنباط کند و ربطی هم به فقه ندارد مثلاً می‌خواهد درباره خلقت انسان کار کند و ادله را در آورد. درباره بحث‌های اخلاقی می‌خواهد در آورد نباید سلولی و اتمیک مورد مورد بررسی کند بلکه باد مجموعه را در نظر بگیرد و به هر چه رسید محترم است.

همه اینها نکته اول حساب می‌شود. ما به تحقیق رسیدیم و گفتیم:

۱- مقداری کلمات گذشتگان را کمی نقد کنیم. نقد موردی و نقد منهجی (روشی). نقد موردی را دیروز گفتیم و نقد روشی را امروز.

سؤال: فکر کردید که آیا مسئله تقلید از اعلم خودش تقلیدی است یا خیر؟ هیچ کس هم بحث نکرده و فقط آقای خوئی اشاره‌ای دارند. اگر گفته شود که این تقلیدی است باید در خود این مسئله هم تقلید کنیم. بعد از چه کسی این مسئله را تقلید کنیم؟ بعد اینکه آیا باید نظرات دیده شود یا لازم نیست؟ یا ممکن است گفته شود همانطور که اصل تقلید، تقلیدی نیست، این مسئله هم تقلیدی نباشد. دوست دارم روی این بحث بیشتر کار کنیم چون ما این سؤال خیلی جاها داریم مثلاً در تبعیض در تقلید، یک عده گفته‌اند آره و یک عده گفته‌اند خیر؟ آیا خود این مسئله تقلید است یا خیر؟ به بیان دیگر اگر اصل مسئله تلید تقلیدی نیست، مسائل پیرا تقلید یعنی مسائل پیرامون تقلید چطور؟ فردا می‌رسیم که برخی می‌گویند مجتهد باید اوریع باشد و برخی می‌گویند چه ربطی دارد؟ آیا این مسئله تقلیدی است یا تقلیدی نیست؟

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.